

# در آغوش نور «ع»

---

مسیری سریع برای رسیدن به بهشت  
سفری معنوی در عالم پس از مرگ...

---

نِد داگرتی

فریده مهدوی دامغانی

جایزه بین‌المللی ترجمه مُسلیحه ۲۰۰۳ از ایتالیا

نشان طلای افتخار ۲۰۰۳ از شهر راونا و ۲۰۰۴ از شهر فلورانس در ایتالیا

شهروندافتخاری راونا در سال ۲۰۰۵

نشان لیاقت «کُمَن داتُرَه» از ایتالیا در سال ۲۰۰۶

مترجم برگزیده جشنواره فارابی ۱۳۹۲

---



نشر ذهن آویز

تهران، ۱۳۹۸

## فصل نخست

# دهکدهٔ همپتنز

کسی که بایبشترین هدایا از این دنیا رخت می‌بندد، برنده است!  
ضرب‌المثل‌ی از اهالی شهر همپتنز

لانگ‌آیلند، نیویورک  
دوم ژوئیه ۱۹۸۴ - غروب

اوائل غروب را صرف نوشیدن کردم؛ در کنار دوستان در یک خانهٔ مدرن و مجلل و امروزی در رمسنبورگ<sup>۱</sup> حضور داشتم. آن‌جا منطقه‌ای کوچک در غرب شهر سات‌همپتنز<sup>۲</sup> بود. حقیقت امر این است که من تاکنون چندین لیوان نوشیده بودم. شاید سه یا چهار لیوان. مشغول قدم زدن بودم، زیرا میل داشتم برای ساعات شبی که در پیش رو داشتم، سرحال و چالاک و هشیار باشم. هفتهٔ تعطیلات چهارم ژوئیه بود و من صاحب کلوپ تفریحی مراکش<sup>۳</sup> که موفق‌ترین و معروف‌ترین کلوپ شبانه در همپتنز و شاید در تمام منطقهٔ نیویورک باشد، بودم.

دیگر بار در انتظار آغاز شبی سرشار از تفریح و موفقیت بودم. کلوپ مراکش، جمعیت گوناگون و متنوعی را به سوی خود جلب می‌کرد: انواع شخصیت‌های مشهور و برجستهٔ سینمایی، ورزشی، سیاسی، مانکن‌های زیبا، سهام‌داران خیابان وال‌استریت که به جستجوی مانکن‌ها و وکلای مجرب و زبده می‌گشتند و بالاخره انواع طراحان

1. REMSENBURG

2. SOUTHAMPTON

3. CLUB MARAKESH

لباس و صاحبان شرکت‌های بزرگ تبلیغاتی، سینمایی و ضبط و توزیع نوارهای موسیقی؛ و نیز انواع ثروتمندان و کارخانه‌داران و صاحبان تراست‌های غول‌پیکر، و نیز انواع اروپاییان و قاچاقچیان مواد مخدر و گروهک‌های مافیایی. باری، هر کسی که به هم‌پتنز می‌آمد، میل داشت راهی برای ورود به کلوپ مراکش برای خود بگشاید.

در طول هر آخر هفته، صفی طولانی از چنین افرادی، در جلوی ساختمان کلوپم، در پس طناب‌های حفاظتی مخمل در انتظار می‌ماندند، تا بتوانند بیست تا بیست و پنج دلار ورودی اولیه را بپردازند و حق ورود به داخل کلوپ را داشته باشند. کلویی که از حالا، داخلش بسیار شلوغ و پرهیاهو بود.

هر چند برخی از افراد حاضر بودند تا ساعت‌ها منتظر بایستند تا بتوانند سرانجام داخل کلوپ شوند، لیکن این خود من بودم که با نهایت خودستایی و گستاخی، «برگزیدگان» هر شب را انتخاب می‌کردم تا از طناب مخملین ورودی، فراتر روند. حتی رؤسای شرکت‌های بسیار بزرگ و انواع شخصیت‌های معروف و برتجسته نیز ناگزیر بودند با نهایت صبر و شکیبایی، آن قدر منتظر بمانند تا سرانجام سرمستخدم، با حرکت بازویش، به آن‌ها اشاره کند که میزهایشان آماده است. مستخدمه‌های بسیار خوش‌سیمایی که حقوق تابستانی خود را برای پرداخت دانشگاه‌هایشان جمع‌آوری می‌کردند، بطری یخ‌زده در لیوان‌هایی سرد، به میهمانان تعارف می‌نمودند. رؤسای گوناگون شرکت‌ها، در سر میزهایشان، صدها و گاه نیز هزاران دلار در یک شب، برای مصرف نوشیدنی‌های الکلی‌شان خرج می‌کردند. حتی برخی نیز حضور داشتند که با یکدیگر به نزاع می‌پرداختند تا ثابت کنند که خودشان، بیش از دیگری، پول نوشیدنی پرداخته است! به راستی حق داشتم احساس خودستایی و غرور و گستاخی کنم. سی و هفت سال داشتم، مجرد بودم و با نهایت موفقیت، از مشکلات ازدواج و داشتن فرزند آزاد و رها بودم. زیرا به هیچ‌وجه تمایل نداشتم به هیچ زن بخصوصی وابسته باقی بمانم؛ زیرا داشتن فرزند را همچون مزاحمتی کامل در نظر می‌گرفتم. در یک محله ساده که به طبقه متوسط اجتماع تعلق داشت رشد و پرورش یافته بودم: در

هیزلتن<sup>۱</sup> که شهری کوچک در شمال شرقی پنسیلوانیا<sup>۲</sup> است. پس از آن که دیپلم خود را از دبیرستان کاتولیکی قدیس سنت گبریل<sup>۳</sup> گرفتم، شهر هیزلتن را ترک کردم. این واقعه در سال ۱۹۶۴ روی داد. بعد از آن، به دانشگاه سنت جان<sup>۴</sup> در شهر نیویورک رفتم، و همزمان با سورچرانی و عیاشی و حضور در کنار دوشیزگان گوناگون فارغ‌التحصیل شدم! پس از یک دوران کوتاه در خیابان وال استریت<sup>۵</sup>، به همپتنز رفتم تا پیوسته در عیش و نوش و خوشگذرانی باقی بمانم، به ویژه پس از آن که خبر یافتم با نهایت موفقیت از رفتن به نظام وظیفه و حضور در جنگ ویتنام، رهایی یافته‌ام. در آن جا، دفتر معاملات املاکی به راه انداختم، زیرا با خود می‌اندیشیدم که این سریع‌ترین راه ممکن برای پول در آوردن و زیستن به صورت مستقل در همپتنز است. پس از آن، وارد کار «کلوپ شبانه» شدم.

در تابستان ۱۹۷۶، کلوپ شبانه «مراکش» را در همپتنز گشودم، و سپس در سال ۱۹۷۸، یک کلوپ شبانهٔ دیگر هم در پالم بیچ<sup>۶</sup> غربی در ایالت فلوریدا<sup>۷</sup> گشودم. هر دو کلوپ، بی‌اندازه معروف و موفق از آب در آمدند. تابستان‌هایم را در همپتنز می‌گذراندم و زمستان‌هایم را در ایالت فلوریدا حضور داشتم. دارای خانه‌ای بسیار مجلل و امروزی، با استخری بزرگ در همپتنز بودم، و آپارتمان‌هایی هم در پالم بیچ و منهتن<sup>۸</sup> داشتم. یک مرسدس بنز روباز کروکی داشتم و با هواپیمای شخصی‌ام، یا هلیکوپترم یا هواپیمایی دیگرم که روی آب می‌نشست، به همه جا سفر می‌کردم و با لیموزینم، به این سو و آن سو رانندگی می‌کردم.

به همان اندازه، در معروف‌ترین و گران‌قیمت‌ترین رستوران‌ها، همراه با چهره‌های برجسته و معروف جامعه شام یا ناهار می‌خوردم و با ورزشکاران بسیار محبوب و

1. HAZELTON

2. PENNSYLVANIA

3. SAINT GABRIEL

4. SAINT JOHN

5. WALL STREET

6. PALM BEACH

7. FLORIDA

8. MANHATTAN